

رضایت الهی و نزول سکینه بر مؤمنان در بیعت رضوان و غزوه حنین از دیدگاه تفسیری علامه طباطبایی

احمد قدسی*

چکیده

بر پایه آیه ۱۸ فتح، بیعت رضوان عرصه اعلان رضایت الهی از بیعت‌کنندگان و نزول سکینه الهی بر آنان است. بر پایه آیه ۲۶ توبه، غزوه حنین عرصه نزول سکینه الهی بر جنگجویان مسلمان است. در تعیین گستره مشمولان رضایت و سکینه الهی، دو دیدگاه تعمیم و تخصیص میان مفسران وجود دارد. علامه طباطبایی با استناد به روایتی از ابن عباس و برخی از قراین، به نظریه تخصیص؛ عدم شمول رضایت و نزول سکینه نسبت به همه بیعت‌کنندگان در بیعت رضوان و عدم نزول سکینه بر همه جنگجویان مسلمان در حنین، قائل است. نگارنده با روش تحلیلی - انتقادی، ادله نظریه تفسیری ایشان را مورد تحلیل قرار داده و نظریه تعمیم و شمولیت رضایت و عمومیت نزول سکینه بر تمامی بیعت‌کنندگان در شجره رضوان و نیز نزول سکینه بر همه مجاهدان حنین را هماهنگ با اصول و قواعد تفسیری دانسته و نتیجه گرفته است که نه بی‌وفایی‌ها و عهدشکنی‌های مربوط به جریان غدیر و نظیر آن، منافاتی با رضایت و نزول سکینه در یک مقطع خاص زمانی چون بیعت رضوان دارد و نه فرار آنی و موقت همراه با توبه، در جنگی مثل حنین، مانع نزول سکینه بر فراریان تائب است.

واژگان کلیدی

آیه ۱۸ فتح، آیه ۲۶ توبه، تفسیر کلامی، بیعت رضوان، غزوه حنین، رضایت خداوند از مؤمنان، سکینه الهی.

طرح مسئله

آیه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (فتح / ۱۸) به بیعت رضوان یا بیعت شجره در سال ششم هجری اشاره دارد. در ذی‌قعدة این سال گروهی از مؤمنان همراه پیامبر، قصد زیارت خانه خدا را داشتند ولی مشرکان مکه، راه را در منطقه‌ای به نام حدیبیه بر آنان بستند و مانع ادامه حرکت پیامبر و مؤمنان همراه ایشان شدند؛ با دستگیری فرستاده پیامبر به مکه و شایعه کشته شدن وی از سوی مشرکان، پیامبر با مؤمنان همراه خود، پیمانی محکم و استوار بست که مفاد آن، مشرکان مکه را به ترس انداخت و به صلح حدیبیه منجر گردید. (بنگرید به: طبری، ۱۴۱۲: ۲۶ / ۵۵ - ۵۳؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ۲۶ / ۱۴۸) بر پایه آیه مزبور این وفاداری و بیعت با رسول خدا، دو پیامد مهم را برای مؤمنان بیعت کننده، رقم زد:

یک) رضایت خداوند از بیعت کنندگان در آن ظرف زمانی خاص؛

دو) نزول سکینه بر قلب همه بیعت کنندگان در آن مقطع ویژه.

علامه طباطبایی در تفسیر *المیزان* علی‌رغم ظهور آیه در شمول رضایت و سکینه بر همه بیعت کنندگان، با استناد به روایتی از ابن‌عباس، تحلیل معناشناختی از گوهر معنایی سکینه، اشتراط رضایت الهی به عدم نقض عهد و پیمان و برخی دیگر از قراین لفظیه و لئیه، بر این رأی تأکید دارد که رضایت و سکینه، مختص به افراد خاص بود؛ کسانی که خداوند از نیت باطنی و وفاء قلبی آنان به بیعت با رسول خدا آگاهی داشت و شامل همه افراد نبود. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۸ / ۲۹۲) در داستان غزوه حنین - اشاره شده در آیات «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ * ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (توبه / ۲۷ - ۲۵) نیز نزول سکینه را تنها شامل افراد ثابت در جنگ دانسته است که به دلیل شدت حمله کفار، فرار و صحنه جنگ را ترک نکردند. (همان: ۹ / ۲۲۷ - ۲۲۱)

فرضیه نویسنده در این نوشتار چنین است که دیدگاه علامه طباطبایی در تبیین ماهیت سکینه و سایر قرائن و شواهد، قابل مناقشه است و می‌توان با تحلیل زمینه‌های تاریخی نزول آیات و تبیین عمیق شرایط غزوه حنین و صلح حدیبیه، نظریه تعمیم سکینه به همه افراد شرکت‌کننده در این غزوه را تقویت کرد؛ همان‌طوری که در بیعت رضوان نیز می‌توان با تقسیم رضایت به رضایت فاعلی و فعلی و تبیین فضای نزول و زمینه‌های تاریخی آیات مربوطه، همه بیعت‌کنندگان را در آن ظرف خاص زمانی بیعت، مشمول رضایت و سکینه الهی دانست و نتیجه گرفت که سوء عاقبت و بی‌وفایی‌های متأخر و فراز و

رضایت الهی و نزول سکینه بر مؤمنان در بیعت رضوان و غزوه حنین نگاهی از دیدگاه تفسیری ... □ ۹

فرودهای آینده یک فرد یا گروه، مستلزم عدم رضایت الهی یا عدم نزول بعضی از تأییدات ویژه در زمان فعلی نمی‌باشد و در تاریخ کم نداریم افراد یا امت‌هایی که در فترتی از زمان، مشمول عنایات خاصّ مادی و معنوی بودند ولی کفران‌ها یا عهدشکنی‌های آینده، در فترات دیگر عمر، آنان را مغضوب و محروم ساخت.

نگارنده با روش تحلیلی - انتقادی به سنجش شواهد نظریه تفسیری علامه طباطبایی در تفسیر آیات غزوه حنین و صلح حدیبیه پرداخته است.

تبیین دیدگاه علامه طباطبایی از مرضیتین در بیعت رضوان

قرائن و شواهدی که علامه در دو سوره فتح و توبه، ذیل آیات مزبور برای اثبات دیدگاه حدّاقلی خودش مرقوم داشته‌اند، امور هفتگانه ذیل است:

۱. تخصیص عموم آیه با روایت ابن عباس

در سوره فتح در بحث روایی، پس از نقل کلام ابن عباس که گفته است: «إِنَّمَا أَنْزَلْتُ السَّكِينَةَ عَلَيَّ مِنْ عِلْمِ مَنْهُ الْوَفَاءُ»، (سیوطی، ۱۴۰۴: ۶ / ۷۴) می‌نویسد: «این روایت (کلام ابن عباس) روایت قبلی (که عام بوده و شامل همه مباحین می‌شد) را تخصیص می‌زند». (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۸ / ۲۹۲)

۲. ملازمه بین اشتراط اجر به وفا و عدم نکث، با اشتراط رضا و سکینه به آن

علامه طباطبایی ذیل آیه دهم سوره فتح: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُوتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» نیز می‌نویسد: این آیه نیز دلالت بر همین محدودیت و تخصیص دارد؛ چرا که «ابتاء اجر» در آن، مشروط به وفاء و عدم نکث شده و اشتراط اجر به عدم نکث، ملازم با اشتراط رضا به آن است، پس رضایت خداوند در جمله «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ...» و نزول سکینه در جمله «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ...» تنها شامل کسانی می‌شود که به پیمانشان با رسول الله وفادار ماندند. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۸ / ۲۹۲)

۳. ترتّب نزول سکینه بر آگاهی به خفیات قلوب

در سوره توبه نیز، ضمن تفسیر آیه ۲۵ و ۲۶ آن سوره، به آیه ۱۸ فتح و تعبیر به «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» قبل از «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» اشاره می‌کند و می‌نویسد: «نزول سکینه، صرفاً به جهت آگاهی خداوند از قلوب آنان بوده است پس نزول آن، نیازمند به یک حالت قلبی پاک در رتبه قبل است و سیاق، دلالت دارد که آن

حالت، عبارت از صداقت و نزاهت قلب از پنهان ساختن نیت مخالفت و عهدشکنی با پیامبر است.»
(طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹ / ۲۲۴)

به بیان دیگر: «رضایت خداوند در جمله «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ...» از صفات فعلی اوست و صفات فعلی، عین افعال خارجی و منتزع از افعال خارجی خداوند است بلکه چیزی غیر از آن نیست، پس رضایت خداوندی عین همان حالات پاک نفسانی است که به دنبال خودش جزای جزیل را می‌کشد به شرط آنکه آنچه منشأ افاضه چنین حالات طاهره‌ای شده (که همان بیعت و بستن پیمان وفاداری در مورد آیه باشد) به حال خود باقی باشد و تغییری نیابد و الا اگر تغییری یابد (و پیمان، نکث شود) رضا تبدیل به سخط می‌شود. به هر حال رضا از صفات ذاتی خداوند نیست که زوال و تغییر پذیر نباشد.» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹ / ۲۲۷ - ۲۲۶)

۴. لازمه التفات از خطاب به غیبت

در سوره توبه و قصه مربوط به جنگ حنین نیز - بعد از آنکه مدعی می‌شود که سکینه، تنها نصیب آن سه نفر (یا چهار نفر یا نه یا ده یا هشتاد یا کمتر از صد نفر) از لشکر دوازده هزار نفری شد که در حنین با رسول گرامی ثابت ماندند و فرار نکردند اما آنهایی که در مرحله اول فرار کردند، سپس با ندای پیامبر و عباس عمومی آن حضرت برگشتند و با هجومی همه‌جانبه دشمن را از پا در آوردند، نصیبی از این سکینه نداشتند - به التفات از خطاب به غیبت موجود در دو آیه ۲۵ و ۲۶ استشهداد می‌کند و می‌نویسد:

تعبیر به «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» به جای «عَلَيْكُمْ» (یعنی التفات از خطاب در آیه ۲۵: «خَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ» به غیبت در آیه ۲۶: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ») نشان می‌دهد که سکینه، خصوص سکون و ثباتی که هر انسان شجاع و پهلوانی از آن برخوردار است و بلکه کفار هوازن و ثقیف نیز در ابتدای جنگ حنین، آن را دارا بودند نیست، بلکه نوع خاصی از طمأنینه نفسانی است که سبب ازدیاد ایمان می‌شود، از این رو در آیه ۳ سوره فتح می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ...» و حالتی الهی است که به همراه آن، عبد، مقام ربوبیت پروردگارش را فراموش نمی‌کند و عطیه‌ای است از جانب خداوند که استعداد و شایستگی قلبی و تقوا و طهارت خاصی را طلب می‌نماید، لذا در آیه ۲۶ فتح تعبیر به «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا» پس از تعبیر به انزال سکینه آمده، و در آیه ۱۸ از همان سوره، تعبیر به «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» قبل از «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ» قرار گرفته است.
(طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹ / ۲۲۳)

۵. لازمه گوهر معنایی سکینه

علامه طباطبایی همچنین می‌نویسد: «به هر حال سکینه حالت قلبیه‌ای است که موجب سکون نفس، ثبات قلب، ازدیاد ایمان و تقوا می‌شود پس شامل آنهایی که مبتلا به کبیره فرار از جنگ شدند و معلوم شد که از قلب آثم و غیر سالمی برخوردارند، نمی‌شود». (همان: ۲۲۵ - ۲۲۴)

۶. شمول آیه سکینه نسبت به فراریان تائب، مستلزم تخصیص آیه بعد

علامه طباطبایی در پاسخ به این اشکال که: «ممکن است گفته شود: اگرچه آنان مرتکب چنان کبیره‌ای شدند؛ اما فرض این است که توبه کردند و برگشتند و پس از چنین توبه صادقانه و در نتیجه بازگشت به سلامت قلبی سکینه الهی بر قلوبشان نازل شد و شاید هم تعبیر به «ثم» در «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ» اشاره به همین تراخی داشته باشد» می‌نویسد: لازمه اش این می‌شود که آیه بعدی «ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» اختصاص به کف اری (از هوازن و ثقیف) پیدا کند که پس از قبول شکست توبه کردند و ایمان آوردند، درحالی که قرنیه‌ای بر این اختصاص وجود ندارد. (همان: ۲۲۵)

۷. مخالفت شمول آیه سکینه نسبت به فراریان تائب، با دأب قرآن

ایشان در ادامه پاسخ به اشکال فوق می‌نویسد: «اگر جمله «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ» شامل هر دو گروه (ثابتین و فرارکنندگان) علی‌السویه شود لازمه‌اش این است که در آیه، از گروه ثابتین قدردانی نشده باشد درحالی که دأب قرآن بر این است که اگر قومی را مورد عتاب قرار داد و گروه اندکی در میان آنان وجود داشتند که مستحق چنین عتابی نبودند، آنان را جداگانه ذکر می‌کند و از سعی جمیل آنها تشکر می‌نماید». (همان: ۲۲۵)

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد که برای نقد و بررسی ادله هفتگانه فوق، لازم باشد که:
اولاً: زمینه‌های تاریخی و فضای نزول آیات در صلح حدیبیه تحلیل شود؛
ثانیاً: به فضای نزول آیات مربوط به جنگ حنین، نظری افکنده شود؛
ثالثاً: گوهر معنایی سکینه در بستر روایات اهل بیت، مورد مذاقه قرار گیرد؛
آنگاه و در مرحله چهارم به ادله و شواهد فوق پاسخ داده شود:

یکم: زمینه‌های تاریخی و فضای نزول آیات در صلح حدیبیه

برای اثبات شمول یا عدم شمول رضایت و سکینه نسبت به همه بیعت‌کنندگان باید فضای نزول آیات

مربوط به صلح حدیبیه و جوئی که نزول سکینه و حاکم شدن آرامشی خاص میان مسلمین را طلب می‌کرد، مورد توجه قرار گیرد، سپس بررسی شود که آیا سکینه، عام بوده یا خاص است. آنچه از تاریخ مسلم به دست می‌آید این است که پس از ورود فرستاده پیامبر (عثمان بن عوف) به مکه برای آگاه ساختن اشراف قریش از هدف این سفر (که قصد جنگ نداریم و تنها برای زیارت آمده‌ایم) و پس از توقیف عثمان بن عوف توسط مشرکان و شایعه کشته شدن او در میان مسلمین، جریان بیعت رضوان اتفاق افتاد؛ یعنی پس از چنین ماجرابی بود که رسول گرامی تصمیم به شدت عمل گرفت و فرمود: «من از اینجا حرکت نمی‌کنم تا با این گروه پیکار کنم.» سپس در همین رابطه زیر درختی با یارانش تجدید بیعت کرد و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند و در پیکار با مشرکان کوتاهی، و پشت به میدان جهاد نکنند. (بنگرید به: آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۶۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۳۳۹؛ سید قطب، ۱۴۲۵: ۶ / ۳۳۱۶)

نفس این بیعت آنقدر اهمیت داشت که آوازه‌اش در مکه پیچید و قریش را به وحشت انداخت و سبب شد که عثمان را آزاد کنند. همچنان که باید گفت: نفس حرکت مسلمانان و خارج شدنشان از مدینه به همراه رسول مکرم، آن هم با احرام و بدون سلاح (جز سلاح سفر) و حرکت به سوی خانه دشمنی که تا دندان مسلح بود و حقه‌ها و کینه‌ها از پیروزی‌های مسلمین به دل داشت - نفس چنان حرکتی نیز - بسیار مهم بود و در توان هر کسی نبود و جرئت و غیرت دینی خاصی را می‌طلبید، از این رو عده‌ای به همراه آنان نیامدند و از حرکت سر باز زدند و به تصور خودشان خویشتن را در معرض خطر قرار ندادند و گفتند: «ما لنا و للتعرض لهذه الاخطار؟» (مغنیه، ۱۴۲۴: ۷ / ۹۰) و آیه ۱۵ سوره فتح «سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ...» نیز ناظر به این گروه است. پس همه آنانی که به اصطلاح امروزی «ریسک‌پذیر» شدند و خطر را به جان خریدند، شایسته تایید و تقدیراند.

با توجه به این بیان شکی باقی نمی‌ماند که چنین حرکت و چنان بیعتی (اگرچه جمعی از همین بیعت‌کنندگان، در برخی از حوادث آینده در زمان حیات پیامبر یا هنگام رحلت یا پس از رحلت آن حضرت، مرتکب نکث‌ها و ظلم‌هایی شده باشند) ممکن است برای خود آثار و برکات مادی و معنوی فراوانی داشته باشد؛ مادی آن، فتح قریب خیبر و «مغانم کثیره» بوده باشد و معنوی آن، نزول سکینه و آرامش و خونسردی باشد که در آن موقعیت و جو، همه مسلمین به آن نیازمند بودند، زیرا اولاً حرکتشان به سوی مکه به دنبال خوابی بود که پیامبر دیده بود؛ مبنی بر اینکه او و یارانش به مسجد الحرام وارد می‌شوند، همه یا اغلب اصحاب تصور می‌کردند که تعبیر این خواب در همین سفر واقع می‌شود، در نتیجه عدم تعبیر آن بدون نزول سکینه الهی بر همه آنان می‌توانست موجب تزلزل لاقبل جمع کثیری از

مسلمان‌ها و به جوش آمدن حمیت جاهلی آنها شود و ثانیاً آنها مُحَرَّم شدند و قربانی همراه آوردند که هم مطابق آداب و سنن مردم عرب و هم مطابق دستور اسلام، تصور همه این بود که باید پس از انجام مناسک حج، از احرام بیرون آیند و همه شتران را در منی قربانی کنند، در نتیجه مجبور شدن به قربانی در خارج منی و بیرون آمدن از احرام در خارج حرم به خاطر منع مشرکان مکه نیز، آرامش، وقار، تعبّد و خونسردی خاصی را برای همگان طلب می‌کرد و ثالثاً موادی در صلحنامه آمده بود که پذیرش آن بسی سنگین و ثقیل بود و می‌توانست سبب به جوش آمدن حمیت عربی و غیرت دینی شود و آشوب به پا کند، مثل حذف «بسم الله الرحمن الرحیم» و تبدیل آن به «بسمک اللهم» و حذف عنوان «رسول الله» و گنجاندن ماده‌ای در صلحنامه تحت عنوان: «اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد مسلمانان او را به خانواده‌اش تحویل دهند اما عکس آن لازم نیست»؛ روشن است که این فقرات از صلحنامه نیز، نیازمند به سکینه، آرامش و وقار همگانی بود.

به بیان دیگر: بنا بر همه این امور تردیدی باقی نمی‌ماند که برای اینکه قاطبه مسلمین به شک و تردید در اعتقادشان دچار نشوند و از طرفی دیگر اضطراب و وحشت بر آنان غلبه نکند و از جانب سوم به حمیت و جهالت دچار نگردند، یعنی نه در ایمانشان به حقانیت رسول و نه در پیروزی‌شان بر مشرکان سست شوند و نه از روی خشم و عصبیت، حمیت جاهلی آنان به جوش آمده، دست به شمشیر ببرند و با صلحنامه مخالفت کنند، عموم یا قریب به اتفاقشان نیازمند به سکینه، وقار، حلم و خونسردی بودند.

به بیان سوم: اگر چنین سکینه‌ای شامل همه مسلمین یا اکثر قریب به اتفاق آنان (اعم از قویّ الایمان و ضعیف الایمان) نمی‌شد و اکثر یا کثیری از افراد ضعیف الایمان آرامش و طمانینه لازم را نمی‌یافتند، آیا بلوی و آشوب بپا نمی‌شد و با ایجاد جوسازی‌ها، صفوف متحد و منسجم مسلمین متزلزل نمی‌گشت و دشمن، از این تفرقه و تزلزل سوء استفاده نمی‌کرد؟ آیا در چنین حالی، دشمن حاضر می‌شد که تن به صلحنامه‌ای دهد که لااقل تعدادی از مواد آن به نفع مسلمین و به ضرر آنان بود؟ آیا در چنین صورتی فتح الفتوح، قابل تحقق بود و ممکن بود اسم فتح را بر صلح حدیبیه گذاشت؟

شکی نیست که چنان موقعیت و مقامی اقتضا دارد که سکینه نازل شده از جانب خداوند، شامل همه یا قریب به اتفاق مسلمین شود تا در جوّ آرامی صلحنامه نوشته شود و به دنبال آن همه مسلمان‌ها با وقار و طمانینه به مدینه برگردند.

با این بیان روشن می‌شود که مقصود از «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» این است که چون - با توجه به ریسک‌پذیری و حمیتی که قاطبه بیعت‌کنندگان، در مقابل آنانی که تخلف کردند و در این سفر با رسول، همراه نشدند از خود نشان دادند - بیعت آنان از روی صدق و صفا بود و خداوند می‌دانست که همه بیعت‌کنندگان

لااقل در آن موقعیت و ظرف خاص، در پیمان‌شان جدی و مطیع پیامبر اکرم ﷺ می‌باشند (و به آنچه رسول گرامی تصمیم بگیرد و مصلحت ببیند عمل می‌کنند و در صورت نزول سکینه و تأییدی از جانب غیب، با حفظ خونسردی، پس از خارج شدن از احرام و انجام قربانی، به مدینه بر می‌گردند) اجر روحانی و معنوی سکینه را به همه بیعت‌کنندگان داد تا به مواد صلحنامه تن داده، دچار حمیت و عصبیت جاهلی نشوند، همچنان که اجر ظاهری و مادی فتح خیبر و مغنم کثیره را نیز به همه آنان عطا کرد، نه فقط به گروهی ویژه.

انصافاً خلاف ظاهر سیاق است که گفته شود: جمله مزبور معنایش این است: «چون خداوند به مرض قلبی عده‌ای و تصمیم بر پیمان‌شکنی عده‌ای خبر داشت، از این رو سکینه را به تعداد خاصی از مؤمنان داد؛ زیرا ظاهر وحدت سیاق فقرات آیه، این است که تمام آن، از صدر تا ذیل، در مقام مدح همه بیعت‌کنندگان و نصرتی که بر همگان ارزانی شد، می‌باشد نه اینکه صدر و ذیل، در مقام بیان مدح و امتنان باشد و وسط آیه گوشه و تعریضی نسبت به عده‌ای دیگر باشد.

به بیان دیگر: آیه در مقام اخبار تنجیزی از آنچه در خارج اتفاق افتاد است، یعنی می‌خواهد بگوید: چون از جدیت و بیعت همه آنان از روی صدق و صفا خبر داشت از این رو به همه آنان سکینه و خونسردی و تسلط بر نفس عطا نمود و به تعبیر آیه ۲۶ فتح: تقوای عملی را (که مقصود، تقوای عملی است و عبارت است از همان خونسردی و مسلط بودن بر نفس و دچار حمیت و تعصب جاهلی نشدن و دندان روی جگر گذاشتن) با همه آنان همراه ساخت، چرا که آنها شایسته چنین تقوا و صبوری و پرهیز از حمیت و جهالت‌اند و آنان کسانی هستند که به عزیز بودن و شکست‌ناپذیری خداوند و به حکیم بودن او در همه حوادث از جمله در حادثه حدیبیه و به «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (فتح / ۴) اعتقاد دارند و می‌دانند پیامبر مکرم برای تتمیم مکارم اخلاق مبعوث شده و قرآن او به شریعت اقوام، هدایت می‌کند، پس آنها به رعایت مسائل اخلاقی و به تقوا و پرهیز از حمیت و خشم جاهلی، از همه، شایسته‌ترند: «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا». (فتح / ۲۶)

با این توضیح، به خوبی معنای «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا» که در اثناء آیه ۲۶ فتح آمده، نیز روشن می‌شود؛ یعنی مقصود از تقوا و ملازمت آنان با تقوا به خصوص به قرینه تقابل آن با صدر آیه که می‌گوید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» همان تقوای عملی در متن حادثه و همراه شدن با واقعه حدیبیه و پرهیز از حمیت جاهلی است که همگان و یا قریب به اتفاقشان از آن برخوردار بودند نه آن‌چنان که علامه طباطبایی معنا کرده‌اند و تقوا را به معنای «حاله قلبیه طاهره سابقه» و «أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا» را به معنای احقیّت و اهلیت ذاتی و استعدادی گرفته‌اند که تنها کمی از آنان از آن، بهره‌ای داشتند.

رضایت الهی و نزول سکینه بر مؤمنان در بیعت رضوان و غزوه حنین نگاهی از دیدگاه تفسیری ... □ ۱۵

شاید به همین لحاظ باشد که ایشان اولاً در بحث تفسیری آیه، در سوره فتح، چیزی مبنی بر اختصاص آیه به آن گروه اندک، اظهار نکرده‌اند بلکه ظاهراً شمول آیه را پذیرفته‌اند و تنها در بحث روایی آن، سخن ابن عباس را نقل کرده، آن را تایید نموده‌اند و ثانیاً در سوره توبه، به شمول آیه فتح اعتراف کرده‌اند، زیرا در سوره توبه، وقتی به مناسبت، آیه ۱۸ سوره فتح را مطرح می‌کند و جمله «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» را به گذشته می‌زند و تنها بقاء رضایت (نه حدوث آن) را با جمله «إِنْ بَقِيتَ أَعْمَالَهُمْ عَلِيٍّ مَا هِيَ عَلَيْهَا وَ إِنْ تَغَيَّرَتْ تَغْيِيرَ الرِّضِيِّ سَخَطًا» مشروط به بقاء وفا و عدم نکث می‌داند، چنان‌که عین عبارت ایشان چنین است: «و الذي ورد في بيعه الرضوان من قوله: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ» فَإِنَّمَا رِضَاهُ تَعَالَى مِنْ صِفَاتِهِ الْفَعْلِيَّةِ الَّتِي هِيَ عَيْنُ أَعْمَالِهِ الْخَارِجِيَّةِ مُنْتَزَعَةٌ مِنْهَا فَهُوَ عَيْنُ مَا أَفَاضَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَالَاتِ الطَّاهِرَةِ النَّفْسِيَّةِ الَّتِي تَسْتَعْقِبُ بِطَبَاعِهَا جَزِيلَ الْجَزَاءِ وَ خَيْرَ الثَّوَابِ إِنْ بَقِيتَ أَعْمَالَهُمْ عَلِيٍّ مَا هِيَ عَلَيْهَا وَ إِنْ تَغَيَّرَتْ تَغْيِيرَ الرِّضِيِّ سَخَطًا...» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹ / ۲۲۷)

این در حالی است که در خود آن سوره (سوره فتح در المیزان ج ۱۸، ص ۲۹۶) این جمله را به آینده می‌زند و رضایت و نزول سکینه را مشروط به شرط متأخر عدم نکث می‌گیرد و می‌نویسد: «فاشترط في الأجر - و يلازمه الاشتراط في الرضا - الوفاء و عدم النكث» یعنی در سوره فتح در بحث روایی، رضایت و سکینه را شامل همه بیعت‌کنندگان نمی‌داند درحالی‌که در سوره توبه - چنان‌که اشاره شد - اصل شمول را می‌پذیرند و تنها بقاء رضایت را مشروط می‌داند.

نگاهی دیگر و شمول سکینه

از یک نگاه دیگری نیز می‌شود گفت: سکینه و رضایت، عام بود و شامل همه بیعت‌کنندگان یا قریب به اتفاق آنان گردید، زیرا کسی که در چنان موقعیت بحرانی به سوی مکه حرکت می‌کند (همان‌گونه که گذشت با قطع نظر از بُعد غیبی مسئله، به اصطلاح امروز یک ریسک تلقی می‌شود و به قول متخلفین از این حرکت، یک خطر به حساب می‌آید، چون می‌گفتند: «ما لنا و لهذا الأخطار») و با بیعت خود نشان می‌دهد که راضی به رضای حضرت حق و تسلیم امر رسولش است. طبیعی است که خداوند نیز، از او راضی شود، لاقلاً رضایتی محدود به آن ظرف زمانی (نه مشروط به پایمردی‌های آینده به صورت شرط متأخر به گونه‌ای که عدم آن کاشف از عدم رضایت، حتی نسبت به ظرف بیعت باشد) و لاقلاً به صورت رضایتی فعلی که چیزی جز نفس همان برکات خارجی (سکینه، فتح القریب و مغنم کثیره) نمی‌باشد.

به خصوص وقتی آثار تربیتی و روانی این‌گونه لطف‌ها و عنایت‌ها از یک سو و اتمام حجتی که به توسط آن می‌شود از سوی دیگر ملاحظه شود؛ اثر تربیتی از این بابت که برای توده مومنین، تنبّه حاصل می‌شود

که اگر یک گام به سوی حق بردارند، خداوند صد گام جلوه می‌کند و نیز می‌فهمند که هیچ پایمردی و استسلام و انقیادی، بدون پاداش باقی نمی‌ماند و اتمام حجت برای متمرّدان و بی‌وفایان آینده، از این بابت که در قیامت به آنان گفته می‌شود: مگر شما نبودید که نزول ملائکه و امدادهای غیبی بدر و احد را مشاهده کردید و در جریان حدیبیه دست در دست گذاشتید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (فتح / ۱۰) و لذّت رضایت او و شیرینی سکینه و فتح قریب و مغنم کثیره از جانب او را چشیدید و ...؟! شما دیگر چرا ...؟!.

دوم: زمینه‌های تاریخی و فضای نزول آیات در جنگ حنین

اما جریان «حنین» و آی ۲۶ سوره توبه «ثُمَّ أُنزِلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا» اگرچه ممکن است در بدو نظر این‌گونه به ذهن آید که ظاهر «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (به جای علیکم) و التفات از خطاب به غیبت در آیه، این است که سکینه شامل همه شرکت کنندگان در آن جنگ؛ چه کسانی که فرار کردند و دوباره با فریاد ابن عباس: «يَا أَصْحَابَ الْبَقْرَةِ يَا أَصْحَابَ الشَّجَرَةِ إِلَيَّ أَيْنَ تَفِرُونَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ» (حویزی، ۱۴۱۵: ۲ / ۲۰۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۲ / ۳۳۱) برگشتند و چه کسانی که فرار نکردند، نمی‌شود اما با کمی تأمل و با توجه به سیاق آیات و خطاب‌های «نَصْرَكُمْ اللَّهُ»، «أَعْجَبْتُمْ»، «كَثُرْتُمْ»، «عَنْكُمْ»، «عَلَيْكُمْ»، «وَلَيْتُمْ»، «لَمْ تَرَوْهَا» که مربوط به همه پشت کنندگان و فراریان است و با توجه به اینکه غرض از این خطاب‌ها، یادآوری الطاف الهی برای همه این مخاطبان و تربیت همه آنان است، نتیجه می‌شود که این لطف ویژه، شامل همه فراریان و غیر فراریان شده بود و اگر تغییر و التفاتی در خطاب پیش آمده و به جای «علیکم»، «علی المؤمنین» آمده، صرفاً به جهت تذکر این نکته است که آنچه باعث این لطف ویژه شده، ایمان شماسست، چنان‌که آنچه باعث عذاب خصم شما شده، کفر آنان است؛ شاهد این توجیه و جهت‌دهی، تقابل «علی المؤمنین» با «علی الکافرین» در ذیل آیه است: «وَعَذَابُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»؛ گویا می‌خواهد بفرماید: نزول سکینه جزای مومنان و نزول عذاب جزای کافران است.

این توجیه و این‌گونه جهت‌دهی، زمانی تقویت می‌شود که تردیدی در شمول مؤمنان نسبت به فراریان - لااقل در آن ده هزار نفری که غیر از دو هزار نفر ضعیف‌الایمان فتح مکه بودند - نداشته باشیم و بپذیریم که آنان در تقسیم ثلاثی مومنان، منافقان و کافران، داخل در گروه نخست یعنی مومنان‌اند، چون گروه کافران که روشن است و گروه منافقان نیز، همان‌هایی هستند که از حضور در این نبرد سر باز زدند؛ به‌ویژه با توجه به اینکه موثرترین عامل «سکینه» نزول فرشتگان، سربازان نامرئی

رضایت الهی و نزول سکینه بر مؤمنان در بیعت رضوان و غزوه حنین نگاهی از دیدگاه تفسیری ... □ ۱۷

(جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا) است و تردیدی وجود ندارد که نزول این سربازان، سبب تشجیع، تقویت و ترغیب همه جنگجویان شده بود و ندای «یا معشر المهاجرین و الأنصار» عباس عموی پیامبر (که به دستور پیامبر بلند شد) برای همین تشجیع همگانی بود و معنا ندارد که سبب یا موثرترین جزء سبب (تشجیع و تقویت) عمومی باشد اما نتیجه و مسبب (نزول سکینه) خاص بوده باشد!

به بیان دیگر: غرضی که این آیات، آن را تعقیب می‌کند، تثبیت ربوبیت خداوند و وحدانیت او در دل‌های همه جنگجویان است، یعنی می‌خواهد به همه کسانی که در آن نبرد سرنوشت‌ساز شرکت داشتند، یادآوری کند و بگوید: آنچه در نبرد حنین مهم بود قَلت و کثرت شما نبود بلکه توکل و اعتماد شما به خداوند عزیز و حکیم بود؛ تا زمانی که مغرور کثرتتان بودید ترس بر شما مستولی شد و فرار کردید اما وقتی که به ضعف خویش پی بردید و به خدا تکیه کردید و برگشتید دل‌هایتان با سکینه الهی آرام شد و با یک هجوم همه جانبه، دشمن را از پا در آوردید؛ وجود چنین غرضی روشن می‌سازد که وجه این التفات و آوردن وصف «المومنین» به جای ضمیر «کم»، توجّه دادن به این نکته است که علت پیروزی شما، ایمان همه شما و علت شکست آنان، کفر همه آنان بود و یا - با توجه به این نکته که در میان ۱۲ هزار نفر لشکر اسلام، دو هزار نفر از تازه مسلمانان مکه بودند که بعد از فتح مکه ایمان آوردند - وجه التفات و تعبیر به مؤمنین، برای اخراج آن منافقین و گروهی از تازه مسلمانانی است که از شرکت در این نبرد، هدفی جز به دست آوردن غنیمت و نظیر آن نداشتند و همین‌ها بودند که وقتی زیر باران تیر کفار هوازن و ثقیف قرار گرفتند، فرار کردند و سبب فرار بقیه شدند؛ نه اینکه وجه التفات، داخل کردن سه یا چهار یا ده یا کمتر از صد نفر مؤمنین مخلص بوده باشد که اصلاً فرار نکرده و در نتیجه همه یازده هزار و نهصد و اندی نفر دیگر از این حکم و خطاب، خارج شوند!

گواهی این است که اگر سکینه و آرامش شامل حال آنان نمی‌شد، بلکه تنها شامل همان عده قلیل بود، دیگر وجهی برای بازگشت فراریان وجود نداشت، زیرا همان چیزی که علت حدوث فرارشان بود (که تیرباران و حمله کفار هوازن و ثقیف باشد) به قوت خود باقی بود و می‌توانست در مرحله بقاء نیز اثر خود را بگذارد؛ بدون حاکم شدن یک سکینه غیبی چگونه می‌شود این همه جمعیت در حال فرار، برگردند و آن‌گونه دست به تهاجم ببرند و دشمن را از پا درآوردند؟

سوم: نگاهی به گوهر معنایی «سکینه»

از جمع بین همه آیات و روایاتی که از مفهوم «سکینه» سخن گفته‌اند، به دست می‌آید که سکینه بر دو قسم است:

۱. سکینه‌ای که از عالم غیب بر قلب انسان فرود می‌آید و باعث آرامش قلب، عدم حزن، عدم نگرانی و عدم اضطراب و تزلزل آن می‌شود. شکی نیست که این قسم از سکینه از مقوله اعتقاد و ایمان است و سبب اشتداد و ازدیاد ایمان قلبی می‌شود. این نوع از سکینه، اختیاری انسان نیست گرچه برخی از مقدمات بعیده یا قریبه آن، مثل پایمردی و توکل به خدا در اختیار انسان است.

۲. سکینه‌ای که مربوط به اعضای ظاهری انسان است و فعل و قول او را تحت پوشش قرار می‌دهد و عبارت از سنگینی، وقار، رزانت، حلم و متانت است؛ معنایی که خود علامه طباطبایی از *مصباح المنیر* نقل کرده است. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹ / ۲۲۳) این نوع از سکینه، اختیاری انسان به حساب می‌آید و بر همین اساس در برخی از روایات آینده به آن فرمان داده می‌شود.

شکی نیست کسی که از قسم اول برخوردار شد خونسردی، آرامش و سنگینی در ظاهر را نیز داراست و آرامش و سکینه قلب او همه افعال و اقوال و جوارحش را تحت الشعاع قرار می‌دهد؛ از این رو در روایت «غَايَةُ الْعِلْمِ السَّكِينَةُ وَالْحِلْمُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۴۴) حلم و خونسردی در کنار سکینه، غایت و نتیجه علم و معرفتی قرار گرفته که از مقوله قلب است و ظاهرش این است که علم و معرفت، ایمان و سکینه قلبی را در پی دارد و سکینه قلبی، بردباری و آرامش در افعال و اقوال - که مربوط به اعضای ظاهری انسان است - را می‌آفریند؛ اما عکس آن ثابت نیست، یعنی ممکن است کسی دلش در تب و تاب باشد و اضطراب و دلشوره داشته باشد اما متانت و خونسردی و آرامش ظاهریش را لااقل برای یک مدت قلیلی حفظ کند.

آنچه در روایاتی نظیر «عَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳ / ۴۱۷) «وَكَيْسَ الْبِرِّ فِي حُسْنِ الرَّيِّ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ فِي السَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ» (نوری، ۱۴۰۸: ۱ / ۱۰۶) و نیز در وصیت امام علی علیه السلام به مأموران جمع‌آوری زکات: «ثُمَّ امْضُ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ...» (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۳۸۰) آمده، از قسم دوم است و عبارت از وقاری است که نتیجه حلم است: «الْوَقَارُ نَتِيجَةُ الْحِلْمِ * سَبَبُ الْوَقَارِ الْحِلْمُ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۳۹۶) و همان رزانتی است که لطف، دوراندیشی، امانت، ترک خیانت، صدق لسان، تحصین الفرج و ... از آن متشعب می‌شود و کرامت و بزرگواری و دوری از سبکی و جهالت را در پی دارد: «فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ بِالرَّزَانَةِ فَطُوبَى لِمَنْ تَوَقَّرَ وَ لِمَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ خَفَةٌ وَ لَا جَاهِلِيَّةٌ وَ عَفَا وَ صَفَحَ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۱۷) و باز در وصیت امام علی علیه السلام به سربازان و جنگجویان، به عنوان جلباب و لباس روئین به حساب آمده: «سَتَشْعُرُوا الْحَشِيَّةَ وَ تَجَلْبُبُوا بِالسَّكِينَةِ وَ عَضُّوا عَلَيَّ التَّوَاجِيزَ» (نهج البلاغه، خطبه ۶۶) و در روایت دیگری، در صورتی که با ایمان نیز، ضمیمه شود به عنوان بهترین زینت مرد، مطرح گردیده است: «أَحْسَنُ زِينَةِ الرَّجُلِ السَّكِينَةُ مَعَ الْإِيمَانِ». (صدوق، ۱۴۱۳: ۴ / ۴۰۳)

آنچه در این طائفه از روایات به‌عنوان سکینه، آمده، مطمئناً غیر از سکینه قلبی است که از مقوله ایمان است، به‌خصوص دو روایت اخیر، صراحت در این معنا دارد.

نسبت به آنچه در آیات قرآن کریم در این رابطه وارد شده، شکی نیست که آیه ۴ سوره فتح مربوط به قسم اول از سکینه است، چون تصریح به نزول آن در قلب و سبب ازدیاد ایمان شدن آن دارد: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ». همچنین است آیه ۴۰ سوره توبه در جریان غار، به قرینه تقابل آن با حزن که امری است قلبی: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيْدُهُمْ يَجْتُنِدُ لَمْ تَرَوْهَا» و ممکن است آیه ۱۰۳ سوره توبه: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» و ۲۴۸ سوره بقره: «إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ» نیز از همین قبیل باشد، زیرا صلوات رسول، سبب آرامش قلبی آنان می‌شد و تابوت حامل عصای موسی و الواح تورات و یادگارهای گذشتگان نیز، قلوب بنی‌اسرائیل - آنگاه که به آن می‌نگریستند - را آرام می‌ساخت.

سه مورد دیگر باقی می‌ماند:

- ۱) آیه ۲۶ سوره فتح: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا...»؛
- ۲) آیه ۱۸ سوره فتح: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»؛
- ۳) آیه ۲۶ سوره توبه: «أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا...».

درباره این سه مورد می‌توان گفت: گرچه احتمال می‌رود که سکینه در آن نیز از قبیل قسم اول باشد، اولاً بر اساس قانون اطّراد و قرینیت سایر مواردی که ذکر آن گذشت و ثانیاً دو مورد اول، ظاهراً هر دو مربوط به جریان صلح حدیبیه است و در این صورت احتمال دارد سکینه وارد در هر دو مورد، همان سکینه‌ای باشد که در آیه چهار سوره فتح آمده و گذشت که از قبیل قسم اول است، چون به‌صراحت می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»، افزون بر اینکه در مورد اول، یعنی آیه ۲۶ فتح، سکینه در مقابل «الحمیة» قرار گرفته که مربوط به قلب است، چون حمیت همان خشم و نخوت و کینه است که امری قلبی است، پس به اقتضای قرینه تقابل، سکینه نیز، باید مربوط به قلب باشد. نسبت به مورد سوم، یعنی آیه ۲۶ توبه نیز می‌توان گفت: ذیل این آیه تعبیر به «وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا» دارد و این جمله قریب به جمله «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است که در آیه چهار سوره فتح وارد شده است و

این خود قرینه‌ای می‌شود که سکینه وارد در صدر این آیه نیز از قبیل همان سکینه‌ای باشد که در آن آیه (فتح / ۴) آمده است.

مجموع این دو نکته (یعنی آنچه به‌عنوان اولاً و ثانیاً بیان گردیده) سبب تقویت دیدگاه علامه می‌شود که می‌گوید: سکینه در محل بحث یعنی آیه بیعت رضوان (فتح / ۱۸) و آیه جنگ حنین (توبه / ۲۶) همان روح ایمان و از مقوله اعتقاد و ایمان قلبی است.

لکن اولاً: در عین حال که احتمال مزبور قابل نفی نیست این احتمال نیز، به نحو قابل توجه و اعتنایی وجود دارد که سکینه در این سه مورد همان چیزی باشد که امیرمؤمنان علی علیه السلام از سربازانش طلب می‌کند و می‌فرماید: «وَجَلْبُوبًا يَالسَّكِينَةَ» (شریف رضی، ۱۴۰۶: ۷۵) یعنی «سکینه را جلباب و لباس رویین خود قرار دهید» به‌خصوص نسبت به واقعه صلح حدیبیه که مسلمین در آن موقعیت حساس نیاز به خونسردی، متانت، وقار و بردباری داشتند و خداوند چنین متانت و خونسردی را به آنان عطا کرد تا در مقابل جهالت‌های مشرکان دست به عکس‌العمل نامناسب نزنند و نسبت به جنگ حنین نیز، می‌توان گفت: فرار کردن، خفت و ذلت است و خلاف متانت و وقار شایسته یک مؤمن مسلمان می‌باشد و جا داشت که مسلمین در مقابل هجوم کفار هوازن و ثقیف، متانت ظاهری خویش را حفظ می‌کردند، پس بُعدی ندارد که گفته شود: خداوند به آنان آرامش عطا کرد و سکینه و وقار به معنای دوم عنایت نمود.

ثانیاً: اگر بپذیریم که مراد از سکینه، همان معنای نخست، یعنی از مقوله اعتقاد و ایمان و سبب اشتداد و ازدیاد ایمان قلبی باشد اما چه بُعدی دارد که چنین سکینه‌ای شامل همه کسانی که برای اطاعت از فرمان رسول با درخواست عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بر گشتند، نیز بشود؟ اختصاص این نوع از سکینه به ثابتین با رسول الله مبتنی بر این فرض است که کسانی که در جریان غدیر یا بعد از رحلت رسول گرامی یا در زمان احتضار، پیمان شکنی کردند، هیچ‌گاه ایمان نیاورده بودند و از اول منافق بودند و اثبات چنین مدّعی‌ای نیاز به ادله معتبر دارد؛ چه مانعی دارد که همه عهدشکنان آینده را از قبیل طلحه و زبیری بدانیم که در بخشی از عمرشان مومن بودند و هدایت‌های ویژه‌ای از قبیل این نوع از سکینه را نیز دریافت نمودند اما حبّ جاه و دنیاطلبی‌ها آنها را از صراط مستقیم دور کرد؟

با این بیان نتیجه می‌شود که در سوره فتح و در جریان صلح حدیبیه یک نوع سکینه نازل شد ولی بر همه بیعت‌کنندگان اعم از ثابتین و فراریانی که با توبه و شرمساری برگشتند و این سکینه از همان قسم اول است و یا دو نوع سکینه نازل شده: سکینه‌ای که در آیه چهارم این سوره مطرح است و صریح آیه این است که بر قلب مومنین فرود آمد و ممکن است مراد، گروه خاصی از آنان باشد و سکینه‌ای که در آیه ۱۸ و ۲۶ این سوره وارد شده که همان متانت و خونسردی در جریان صلح است و مطابق بیان و

رضایت الهی و نزول سکینه بر مؤمنان در بیعت رضوان و غزوه حنین نگاهی از دیدگاه تفسیری ... □ ۲۱

تحلیلی که گذشت شامل همه بیعت کنندگان می‌شود و این، همان است که علامه طباطبایی از *مصباح المنیر* نقل کرده: «إيَّها تطلق علي الرزانه و المهابه و الوقار» و دو اشکالی که بر این معنا وارد نموده‌اند، قابل جواب است:

اشکال اول: «اگر چنین باشد، لازمه‌اش این است که سکینه حتی شامل کسانی که فرار کردند و دوباره برگشتند نیز بشود، درحالی که آیه، آن را به ثابتین با رسول الله اختصاص داده است»، جوابش این است که آیه به بیانی که گذشت، دارای شمول است

اشکال دوم: «اگر سکینه به این معنا باشد - یعنی همان چیزی که هر شجاع پهلوانی از آن برخوردار است - دیگر امتنانی بودن آن معنا ندارد، از این بابت که لازمه امتنانی بودن این است که سکینه عطیه خاصی است که در اختیار هر کسی نمی‌باشد»، جوابش این است که امتنانی بودن سکینه چنین لازمه‌ای ندارد، زیرا نفس آرامش قلبی، تسلط یافتن بر نفس، عدم اضطراب و دلهره و نگرانی در یک موقعیت بسیار حسّاس (و خوف‌برانگیز و اضطراب‌آفرینی که هر انسان شجاع و پهلوانی را از پا در می‌آورد و او را وادار به عقب‌نشینی و یا فرار می‌کند) - نفس چنین سکینه‌ای در چنان موقعیتی - یک امتنان است، یعنی متنی است که خداوند بر مؤمنین به نحو عموم می‌گذارد؛ بدین معنا که در چنان ظرفی (یعنی ظرف رعب‌انگیز جنگ حنین که توضیحش گذشت) آرامش، وقار و خونسردی را به مؤمنین عطا می‌کند که اگر لطف او نبود طبیعت حادثه، اقتضای فرار و عقب‌نشینی را برای هر انسان عادی و معمولی خواهد داشت.

به بیان دیگر چنین سکینه‌ای در چنان ظرف زمانی نیز، درعین حال که شمول دارد و شامل همه بیعت‌کنندگان یا همه جنگجویان می‌شود عطیه‌ای است که ممکن است با نزول از جانب حق حاصل شود و صرف اینکه دشمنان خدا نیز از آن برخوردار می‌شوند، ناقض این جهت نمی‌باشد، چنان که در صفاتی چون شجاعت و قوت بدنی و سایر نعمت‌های مادی و معنوی نیز می‌گوییم: «خدا داده و لطف کرده»، با آنکه بیگانگان هم از آن سهم دارند؛ نزول یک نعمت از آسمان و غیبی بودن آن، ملازمه‌ای با انحصاری بودن آن ندارد؛ بلکه ممکن است عطیه‌ای چون مائده آسمانی در جریان حواریون و عیسی علیه السلام در عین حال که غیبی و آسمانی است عوامل مادی دیگر هم داشته باشد.

چهارم: پاسخ به قرائن و شواهد بر تخصیص

پاسخ شاهد اول (روایت ابن عباس)

از آنچه در امر دوم گذشت جواب از وجه اول علامه طباطبایی روشن می‌شود و می‌توان گفت: اولاً: این بیان، روایت منقول از معصوم و مستند به قول معصوم نیست و تنها در حدّ یک رأی تفسیری از یکی از

مفسران، قابل اعتنا است و ثانیاً ممکن است با نظریه تعمیم و شمولیت آیات نیز قابل جمع باشد، زیرا مطابق آنچه در *الدر المنثور* (سیوطی، ۱۴۰۴: ۶ / ۷۴) از ابن عباس نقل شده: «و أخرج ابن أبي حاتم عن ابن عباس في قوله فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ قَالَ إِنَّمَا أَنْزَلْتُ السَّكِينَةَ عَلَيَّ مِنْ عِلْمِ مَنْهُ الْوَفَاءُ» این بیان ابن عباس مربوط به آیه ۱۸ سوره فتح: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» است که در آن، جمله «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» در مقام محدود ساختن دایره دریافت کنندگان سکینه الهی نیست، بلکه به عکس در مقام اخبار از وفای همه بیعت کنندگان و عدم نقض عهد آنان و در نتیجه نزول سکینه بر قلب همه آنان است، در مقابل «مخلفین» از اعراب که در دو آیه قبل از آن مطرح شده: «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَيَّ قَوْمٌ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ»؛ (فتح / ۱۶) یعنی این جمله می‌خواهد بگوید: چون خداوند از قلوب بیعت کنندگان با خبر بود و می‌دانست که بیعت آنان در این مقطع تاریخی، از صدق و صفا و وفا برخوردار است و تا بازگشت به مدینه یا تا زمانی که نقضی از جانب دشمن صورت نگیرد به پیمانشان وفادار می‌ماند (گرچه ممکن است در آینده و در حوادثی چون غدیر، بی‌وفایی‌هایی هم از آنان سر بزند) سکینه‌اش را بر آنان نازل کرده است. تاریخ نیز نشان می‌دهد که با همه نگرانی که در بدو امر، برخی از بیعت کنندگان، از آینده این صلح داشتند کسی از آنان تا زمان برگشت به مدینه، به شکستن بیعت و نقض پیمان، مبتلا نشد.

در هر حال حداقل چیزی که می‌توان گفت این است که معلوم نیست که مقصود ابن عباس از این سخن، محدود ساختن شمول آیه باشد تا اینکه مستندی برای تخصیص قرار گیرد، افزون بر اینکه اگر مقصودش نیز چنین باشد، رأی شخصی ایشان حجیتی برای ما ندارد.

پاسخ شاهد دوم (ملازمه بین اشتراط اجر به وفا و عدم نکث، با اشتراط رضا و سکینه) از ملاحظه شأن نزولی که برای بیعت رضوان نقل شده، به روشنی بدست می‌آید که پیمان بسته شده، پیمان بر عدم فرار از جنگ (در صورت وقوع) بود و چنین چیزی تحقق خارجی یافت؛ طبری از عبدالله بن ابی‌بکر نقل می‌کند که گفته است: «وقتی خبر شایعه مرگ عثمان بن عفان (فرستاده رسول گرامی به سوی مشرکین مکه) به گوش آن حضرت رسید، فرمود: از این مکان جدا نمی‌شویم و باز نمی‌گردیم، مگر اینکه با این قوم بجنگیم، از این رو مردم را دعوت به بیعت کرد و بیعت رضوان، زیر آن درخت واقع شد، مردم می‌گفتند پیامبر با آنان پیمان بست که تا پای جان بایستیم ولی جابر بن عبدالله می‌گفت: رسول الله با ما پیمان بر مرگ نبست بلکه پیمان بر عدم فرار بست و کسی از این پیمان تخلف نکرد، مگر جد بن قیس از قبیله بنی‌سلمه». (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲۶ / ۵۴)

پاسخ شاهد سوم (ترتیب نزول سکینه بر آگاهی به خفیات قلوب)

گرچه رضایت از صفات فعل است، اما اولاً: از کجا که متعلق این رضایت فعلی و به بیان دقیق‌تر: فعل خارجی که عین این رضایت است، حالت قلبی نفسانی باشد؟ ممکن است مقصود از متعلق رضایت یا منطبق علیه آن در خارج، از قبیل حُسن فعلی باشد که عبارت است از نفس عمل بیعت، نه حُسن فاعلی که مربوط به حالات قلبی است و ادعای منتفی بودن آن می‌شود.

ثانیاً: اگر بپذیریم که مقصود از متعلق رضایت، از قبیل حُسن فاعلی است، ولی با توجه به آنچه گذشت و آنچه خواهد آمد همه کسانی که خطر را پذیرفتند و همانند متخلفین از اعراب از شرکت در جنگ سر باز نزدند از این حُسن فاعلی برخوردار شدند و بدعهدی‌های آینده عده‌ای در حوادثی مثل غدیر، منافاتی با چنین حُسنی در چنین مقطعی از تاریخ ندارد، بلکه حتی منافاتی با دریافت استحقاق ورود در بهشت هم ندارد؛ بسیاری از انسان‌ها ممکن است در دوره‌ای از عمرشان مستحق دخول در بهشت شده باشند اما عاقبت به خیر نشوند و سر از جهنم درآورند.

پاسخ شاهد چهارم (لازمه التفات از خطاب به غیبت)

پاسخ این وجه همان است که در امر دوم از امور سه‌گانه به تفصیل گذشت که با کمی تأمل و با توجه به سیاق آیات و خطاب‌های «نَصْرَكُمُ اللَّهُ»، «أَعْجَبَتْكُمْ»، «كَثَرْتُكُمْ»، «عَنْكُمْ»، «عَلَيْكُمْ»، «وَكَيْتُمْ» و «لَمْ تَرَوْهَا» که مربوط به همه پشت‌کنندگان و فراریان است و با توجه به اینکه غرض از این خطاب‌ها، یادآوری الطاف الهی برای همه این مخاطبان و تربیت همه آنان است، نتیجه می‌شود که این لطف ویژه، شامل همه فراریان و غیر فراریان شده بود و اگر تغییر و التفاتی در خطاب پیش آمده و به جای «علیکم»، «علی المؤمنین» آمده، فقط به جهت تذکر این نکته است که آنچه باعث این لطف ویژه شده، ایمان شماسست، چنان‌که آنچه باعث عذاب خصم شما شده، کفر آنان است. شاهد این توجیه و جهت‌دهی، تقابل «علی المؤمنین» با «علی الکافرین» در ذیل است: «وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»؛ گویا می‌خواهد بفرماید: نزول سکینه جزای مومنان است و نزول عذاب جزای کافران.

پاسخ شاهد پنجم (لازمه گوهر معنایی سکینه)

از آنچه در امر سوم از امور سه‌گانه (نگاهی به گوهر معنایی «سکینه») گذشت پاسخ این وجه نیز روشن می‌شود؛ زیرا اولاً: آنچه در این وجه، از علامه طباطبایی گذشت مبتنی بر این است که معنای دیگر «سکینه» - معنایی که از فیومی در *مصباح المنیر* نقل کرده‌اند - در لسان مفسران حقیقی وحی، کاربرد نداشته باشد و عطیه‌ای الهی به حساب نیاید، درحالی‌که از آنچه در امر سوم گذشت بدست آمد که این

معنا نیز در لسان آن بزرگواران شایع است، نظیر آنچه در بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام: «وَتَجَلَّبُوا يالَسْكِينَةَ» مشاهده می‌شود و تردیدی وجود ندارد که این معنا از «سکینه» نیز می‌تواند با توفیق الهی حاصل شود و عطیه‌ای الهی باشد و صرف اینکه دشمنان خدا نیز از آن برخوردار می‌شوند، ناقض این جهت نباشد، چنان‌که در صفاتی چون شجاعت و قوت بدنی و سایر نعمت‌های مادی و معنوی نیز گفته می‌شود: «خدا داده و لطف کرده» با آنکه بیگانگان نیز از آن سهمی دارند؛ زیرا - همانگونه که گذشت - نزول یک نعمت از آسمان و غیبی بودن آن، ملازمه‌ای با انحصاری بودن ندارد؛ ممکن است عطیه‌ای چون مائده آسمانی در جریان حواریون و عیسی علیه السلام در عین حال که غیبی و آسمانی است عوامل مادی دیگر هم داشته باشد.

ثانیاً: اگر بپذیریم که مراد از سکینه، همان معنای اول؛ یعنی از مقوله اعتقاد و ایمان و سبب اشتداد و ازدیاد ایمان قلبی باشد اما هیچ بُعدی ندارد که چنین سکینه‌ای شامل همه کسانی که حقیقتاً و صرفاً برای اطاعت از فرمان رسول - فرمان برآمده از عمویش عباس - برگشتند، نیز بشود و اختصاص این نوع از سکینه به ثابتین با رسول‌الله مبتنی بر این فرض است که کسانی که در جریان غدیر یا بعد از رحلت رسول گرامی یا در زمان احتضار، پیمان‌شکنی کردند، هیچ‌گاه ایمان نیاورده بودند و از اول منافق بودند، درحالی‌که می‌توان همه عهدشکنان آینده را از قبیل طلحه و زبیری بدانیم که در فترتی از عمرشان حقیقتاً مومن بودند و هدایت‌های ویژه‌ای از قبیل این نوع از سکینه را نیز دریافت نمودند، اما حبّ جاه و دنیاطلبی‌ها آنها را از صراط مستقیم دور کرد؟

پاسخ شاهد ششم (شمول آیه سکینه نسبت به فراریان تائب، مستلزم تخصیص آیه بعد) اولاً: با فرض اینکه لفظ عامی در این آیه وجود ندارد تا شامل همه تائبین شود (مثل اینکه گفته شود: «یتوب الله... علی الراجعین» یا «علی التائبین») تعمیم، قرینه و دلیل می‌خواهد نه تخصیص.

ثانیاً: قرینه بر تخصیص موجود است و آن نفس وقوع این آیه پس از «وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» آن هم با تعبیر «ثم» است، چون ظاهر آن ترتیب این است که این آیه مربوط به همین ذیل است، چنان‌که در تاریخ نیز آمده است که نمایندگان قبیله هوازن پس از اتمام جنگ خدمت پیامبر آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر توبه آنان را پذیرفت و محبت زیادی به آنان کرد.

ثالثاً: شمول توبه نسبت به فراریان، فرع بر فعلیت یافتن معصیت آنان است و فعلیتش با توجه به بازگشت سریع آنان پس از شنیدن فریاد عمومی پیامبر، محرز نیست.

پاسخ شاهد هفتم (مخالفت شمول آیه سکینه نسبت به فراریان تائب، با دأب قرآن) اولاً: این نکته در حد یک تأیید است و دلیل نمی‌تواند باشد و ما نیز به همه امور بلاغت کلام، آشنا

رضایت الهی و نزول سکینه بر مؤمنان در بیعت رضوان و غزوه حنین نگاهی از دیدگاه تفسیری ... □ ۲۵

نیستیم که بدانیم آیا این مورد نیز مقام تشکر از گروه اندک است یا خیر؟ ثانیاً: سیاق آیات قبل و بعد چنان که گذشت نشان می‌دهد مجموعه آیات در مقام شمارش نصرت‌های الهی در موطن کثیره است: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» و می‌خواهد این نکته را إلقاء کند که از انبوه و کثرت جمعیت کاری ساخته نیست؛ آنچه شما را در موقعیت‌های بحرانی نظیر واقعه حنین (با آن همه کثرت و پس از آن همه فتوح گذشته) نجات داد و پیروزی بخشید، جنود الهی و سکینه و آرامش غیبی و امدادهای آسمانی بود و معلوم نیست که چنین مقامی جای تشکر از گروه خاص باشد و لااقل وجهی برای آن به نظر نمی‌رسد و ضرورتی احساس نمی‌شود.

سه یادآوری

۱. عدم تنافی بین کسب سخط در یک زمان و کسب رضا در لحظه‌ای دیگر

لازمه آنچه گفته شد اثبات مدعای صاحب المنار یعنی «تطهیر صحابه از کبیره فرار از جنگ» - که مرحوم علامه در سوره توبه، همه بحث‌های فوق را در رد کلام ایشان عنوان کرده‌اند، نیست؛ زیرا همه آنچه گفتیم منافاتی با این ندارد که فراریان از جنگ در لحظه فرار (مثل همه گناهکاران در حین گناه) مشمول غضب الهی شده باشند و مصداق دو آیه ۱۵ و ۱۶ سوره انفال «إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ * وَمَنْ يُوَلَّهُمْ يَوْمَئِذٍ دَرَبُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» گردیده باشند ولی آنهایی که بلافاصله پس از ندای عمومی پیامبر برگشتند و توبه کردند نیز مشمول عنایت الهی و نزول سکینه - مطابق بیاناتی که گذشت - شده باشند.

۲. تفصیل بین فرار بدوی و فرار مستقر

آنچه در یادآوری اول گذشت مبتنی بر پذیرش کبیره بودن فرار از جنگ به نحو مطلق بود ولی همان‌گونه که در پاسخ شاهد ششم اشاره شد، ممکن است گفته شود که دو آیه سوره انفال «إِذَا لَقِيتُمُ...» اختصاص به کسانی دارد که فرارشان از قبیل فرار مستقر است و جمله شدید اللحن «فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» شامل فرار بدوی کسانی که فوراً پس از شنیدن ندای عباس عموی پیامبر برگشتند و آن‌گونه بر علیه دشمن هجوم آوردند و آنها را شکست دادند، نمی‌شود؛ یعنی ارتکاب کبیره‌ای به نام فرار از جنگ نسبت به این‌گونه افراد محرز نیست و مجرد تعبیر به «ثُمَّ وَلَّيْتُمُ مُدْبِرِينَ» در مورد جنگ حنین دلیل نمی‌شود که کبرای «وَمَنْ يُوَلَّهُمْ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» درباره آنان صادق باشد.

با این بیان قیاس ما نحن فیه به سایر مواردی که گروه اندک، مورد تشویق و تشکر قرار گرفته‌اند

مع الفارق است؛ زیرا در مواردی مثل مورد جنگ احد، گروهی که فرار کردند، برنگشتند و آن شکست اسفبار را به بار آوردند و در مقابل، آن گروه اندک تا پای جان، پایمردی کردند و در مورد جنگ احزاب، سخن از منافقین و «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» است که می‌گفتند: «مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (احزاب / ۱۲) و نه تنها خودشان در این جنگ، کنار کشیدند، دیگران را نیز وادار به کناره‌گیری می‌کردند و می‌گفتند: «يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا». (احزاب / ۱۳)

کبیره بودن چنان فراری در جنگ احد و چنین کناره‌گیری و کارشکنی در جنگ احزاب، جای تردید ندارد و حقا جا دارد که از گروه وفادار و استوار مقابل، قدردانی شود ولی قیاس آنچه در جنگ حنین اتفاق افتاد با این دو مورد، جدا مع الفارق است؛ زیرا چگونه می‌شود فرار کسانی را که در جنگ حنین، بلافاصله پس از فریاد عمومی پیامبر به جایگاهشان برگشتند و با پایمردی بعدی، دشمن را از پای درآوردند با آن دو مورد مقایسه کرد و آنان را مورد عتاب قرار داد و تنها گروه اندک مقابل را تشویق نمود؟!

البته یک چیز ممکن است و آن اینکه به آنان خطاب شود و گفته شود: «دیدید که به کثرت جمعیت نمی‌شود دل خوش کرد؟ پس دیگر به عِدّه و عُدّه خویش مغرور نشوید» و آیات مورد جنگ حنین در سوره توبه نیز همین آهنگ را دارد، لذا لسان آیات آن، لسان لطف و مرحمت و امتنان است: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ...» در عین حال که لسان آموزش و یادآوری است: «إِذْ أَعْجَبَتْكُمُ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا...» (توبه / ۲۵) به خلاف آن موارد که لسان آیات، لسان خشم، سرزنش و ملامت است.

۳. نه تعصّب صاحب المنار و نه خروج از مقتضای سیاق آیات و فضای نزول

باید توجه داشت که در مباحث تفسیری و تحقیقات تاریخی، تعصّب کسانی چون صاحب المنار و دفاعیات کورشان از صحابه و خلفا در برخی از موارد، باعث نشود که ما نیز در مقابل، از مقتضای ظواهر و سیاق آیات و لوازم فضای نزول، رفع ید کنیم. تاریخ بیست و سه ساله نزول، فراز و نشیب‌های سخت و حوادث تلخ و شیرین زیادی را پشت سر گذاشته است و مسلمانان و اصحاب پیامبر نیز، در وفاداری‌ها و بی‌وفائی‌ها، پایمردی‌ها و نامردی‌ها، حالات و مواضع مختلفی را از خویش نشان می‌دادند و در هر موقعیت و واقعه‌ای عکس العمل مناسب را دریافت می‌نمودند؛ گاهی مورد خشم و غضب قرار می‌گرفتند و گاهی تشویق می‌شدند و پاداش دریافت می‌کردند تا حیات و هلاکتشان، هردو با بینه و اتمام حجت لازم، همراه شده باشد: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِهِ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِهِ» (انفال / ۴۲) در جنگ بدر به گونه‌ای بودند و در جنگ احد (همان کسانی که آن‌طور در میدان بدر، از خود ثبات قدم و وفا نشان دادند) به گونه‌ای دیگر؛ در بیعت رضوان، شیطان را از خود دور ساختند و پس از بیعت غدیر، آن همه ظلم

رضایت الهی و نزول سکینه بر مؤمنان در بیعت رضوان و غزوه حنین نگاهی از دیدگاه تفسیری ... □ ۲۷

و بی‌وفایی روا داشتند. در هر حال: هر پیمانی، وفا و عدم وفای خاص به خودش را دارد و آثار خاص به خودش را می‌طلبد و نمی‌شود، یکی را به دیگری مقایسه نمود و نامردی‌های جریان غدیر و پس از رحلت پیامبر را به غفلت‌ها و سهل‌انگاری‌های دو جریان حدیبیه و حنین پیوند داد!

نتیجه

بر پایه آنچه در این نوشتار بیان شد، علامه طباطبایی متأثر از روایت ابن عباس و بر اساس برخی از قراین لفظیه و لَبَّیه موجود در آیات مربوط به داستان بیعت رضوان و غزوه حنین، بر تخصیص و تقييد مصداق و عدم شمولیت آیات تأکید دارد؛ بر پایه دیدگاه ایشان رضایت الهی و نزول سکینه بر قلب مؤمنان، فقط شامل افراد خاص است و عمومیت ندارد.

با ارزیابی‌ای که صورت گرفت روشن شد که روایتی که مستند وی در تخصیص ظهور آیات داستان بیعت رضوان قرار گرفته، اولاً حجیت ندارد و ثانیاً در تعارض با ظاهر آیه است و صرفاً در حدّ یک رأی تفسیری از ابن عباس قابل اعتنا است و شاید، با توجه به بیانی که گذشت، بتوان روایت ابن عباس را با نظریه تعمیم و شمولیت آیات نیز قابل جمع دانست. همچنین بر پایه نصوص روایی و قرآنی، «سکینه» در دو سطح ظاهری و باطنی قابل طرح است و الزاماً جنبه باطنی محض ندارد که مشروط به طهارت نفس و همانند آن باشد که علامه طباطبایی بر حدوث و بقای آن تأکید دارد. افزون بر اینکه درنگ در زمینه تاریخی غزوه حنین و شرایط بسیار دهشتناک این جنگ نشان می‌دهد که شدت جنگ، دلیل فرار بود و از ابتدا قصد بر فرار یا ترک جنگ نبود که مصداق نقض یا نکث باشد و سکینه الهی به همان معنای باطنی‌اش بر آنان نازل نگردد، چنان‌که وفا و صفای بیعت‌کنندگان در جریان بیعت رضوان در مقابل مخلفین از اعراب، حکایت از این دارد که همه آنان در آن مقطع زمانی، مشمول سکینه و رضایت الهی قرار گرفتند، گرچه جمعی از آنان به سوء عاقبت دچار گشتند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه، گردآوری شریف رضی، تصحیح صبحی صالح، قم، دار الهجرة.

- آلوسی، محمود بن عبدالله، ۱۴۱۵ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الکتب العلمیه.

- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، تحف العقول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲.

- ابن عاشور، محمد طاهر، ١٤٢٠ق، *تفسیر التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ١٣٦٦ق، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ١٤١٥ق، *تفسیر نور الثقلین*، قم، اسماعیلیان، ج ٤.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ١٤٠٧ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربی، ج ٣.
- سید قطب، ١٤٢٥ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق، ج ٣٥.
- سیوطی، جلال الدین، ١٤٠٤ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، ١٤٠٦ق، *خصائص الأئمه علیهم السلام*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- طباطبایی، سید محمد حسین، ١٣٩٠ ش، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
- طبری، محمد بن جریر، ١٤١٢ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
- فیض کاشانی، محمد محسن، ١٤١٥ق، *تفسیر الصافی*، تهران، مکتبه الصدر، ج ٢.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ١٤٠٧ق، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ج ٤.
- مجلسی، محمد باقر، ١٤٠٣ق، *بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ج ٢.
- مغنیه، محمد جواد، ١٤٢٤ق، *التفسیر الکاشف*، قم، دار الکتب الإسلامی.
- نوری، میرزا حسین، ١٤٠٨ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.